

نفت و حاکمیت ملی

مالکیت منتهی می‌گردد. با گذشت زمان و پس از آنکه استفاده از آن‌ها به رسم و عادت و سنت مبدل شد، این گونه حقوق، مشروعیت یافته، به قانون تبدیل می‌شوند. از این به بعد، هر که قصد دسترسی به آن منبع طبیعی را داشته باشد، باید هزینه‌ای را به صورت اجرت استفاده از حق لارث یا اجاره بهای زمین بپردازد.

از اواخر قرن نوزدهم و در سراسر قرن بیستم، منبع طبیعی جدیدی به نام نفت، وارد عرصه‌های سیاسی، حقوقی و نظامی شد که حق مالکیت و مسایل و موضوعات مرتبط با آن همواره مطرح بود. نفت، مناقشه‌ها و منازعات کثیری را به دنبال داشته، که همسنگ و شاید بیشتر از درگیری‌هایی بوده که بر سر حق مالکیت ارضی در گرفته است، شماری از این مناقشه‌ها با توسل به روش‌های مختلف حل و فصل شده و شماری نیز لاینحل مانده است.

برنارد مومر، نویسنده کتاب «نفت و حاکمیت ملی»، بیش از سی سال از زندگی خود را صرف پژوهش و تحقیق پیرامون این موضوع کرده است تا آمار و اطلاعات تاریخی مرتبط با تحولات تنش‌آمیز دنیای نفت را جمع‌آوری، کشف و رمزگشایی نماید. او اطلاعاتی را مورد مطالعه و تفحص قرار داده که غالباً به صورت پراکنده وجود داشته ولی از دید بسیاری از دانشمندان عرصه علوم و تاریخچه نفت پنهان مانده است.

کتاب «نفت و حاکمیت ملی» نتیجه‌گیری‌های تحلیلی وی را به ما عرضه می‌کند. مومر پس از این که با مباحث نظری مربوط به اجاره زمین که نماد اقتصادی، حقوقی و سیاسی مالکیت ارضی است، مطالب خود را آغاز می‌کند با دقت و وسواس زیاد به تجزیه و تحلیل مناسبات و روابط مربوط به فعالیت‌های بخش بالادستی نفت می‌پردازد. فراهم آوردن امکان دسترسی به یک منبع طبیعی است که لزوم رابطه با مالک که می‌تواند یک نهاد دولتی یا خصوصی باشد را بوجود می‌آورد.

کتاب نفت و حاکمیت ملی، گذشته از جنبه‌ها و ابعاد نظری و تاریخی، به این دلیل از اهمیت خاصی برخوردار است که موجب می‌شود از مشکلات کنونی دنیای نفت نیز، شناخت بهتری کسب کنیم. چنین شناختی در مناسبات غامض و پیچیده چهار بازیگر که

کتاب *Global Oil and the Nation State* کتاب ارزنده‌ای

است که در سال ۲۰۰۲ توسط انتشارات دانشگاه اکسفورد منتشر گردیده است و اینک به ترجمه آن تحت عنوان «نفت و حاکمیت ملی» به همت علیرضا حمیدی یونسی و موسسه مطالعات بین‌المللی انرژی در اختیار خوانندگان فارسی زبان قرار گرفته است. در سطور زیر با استفاده از پیشگفتار مترجم به معرفی اجمالی این کتاب پرداخته ایم.

تلاش برای دسترسی به منابع طبیعی و مناطق قرارگیری آن‌ها، سرمنشأ تضادها و منازعات بی‌شماری بوده که از آغاز پیدایش تمدن بر روی این کره خاکی جریان داشته است و هنوز هم ادامه دارد. سیطره یافتن بر یک منبع طبیعی از زمان‌های بسیار دور، علت اصلی بروز درگیری‌ها بوده و در مورد مواد معدنی که در اقتصاد ملی و بین‌المللی نقش چشمگیری داشته‌اند، این وضع همیشه جاری بوده است. اصولاً سیطره ارضی، به اعمال حق



برانگیخت. این عکس العمل در کتاب خاطرات هنری کیسینجر منعکس شده است.

کشورهای عمده مصرف کننده دائماً در پی تحقق اهداف خود بوده‌اند و با گذشت زمان و با توسل به فهرست بلندبالایی از معاهده‌های دوجانبه و چندجانبه، آن را دنبال کرده‌اند.

به موازات آن، اوپک نیز از طریق هماهنگ‌سازی سیاست‌های تولید نفت کشورهای عضو خود در برخورد با موضوع منبع طبیعی پایان پذیر، به موفقیت‌های چشمگیری دست یافته و از بروز رقابت زیان‌بار بر سر کسب سهم بازار جلوگیری کرده است و این موفقیت، ثبات نسبی قیمت‌ها را به دنبال داشته است. اما اینک سازمان اوپک با چالش‌های تازه‌ای مواجه است، زیرا باید از بروز رقابت زیان‌بار کشورهای عضو برای جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی موردنیاز در بخش بالادستی ممانعت به عمل آورد و در این راه در برابر اعمال فشارهای خارجی ایستادگی کند، تا همکاری اعضا که علت وجودی سازمان است ادامه یابد و دستخوش توقف نشود.

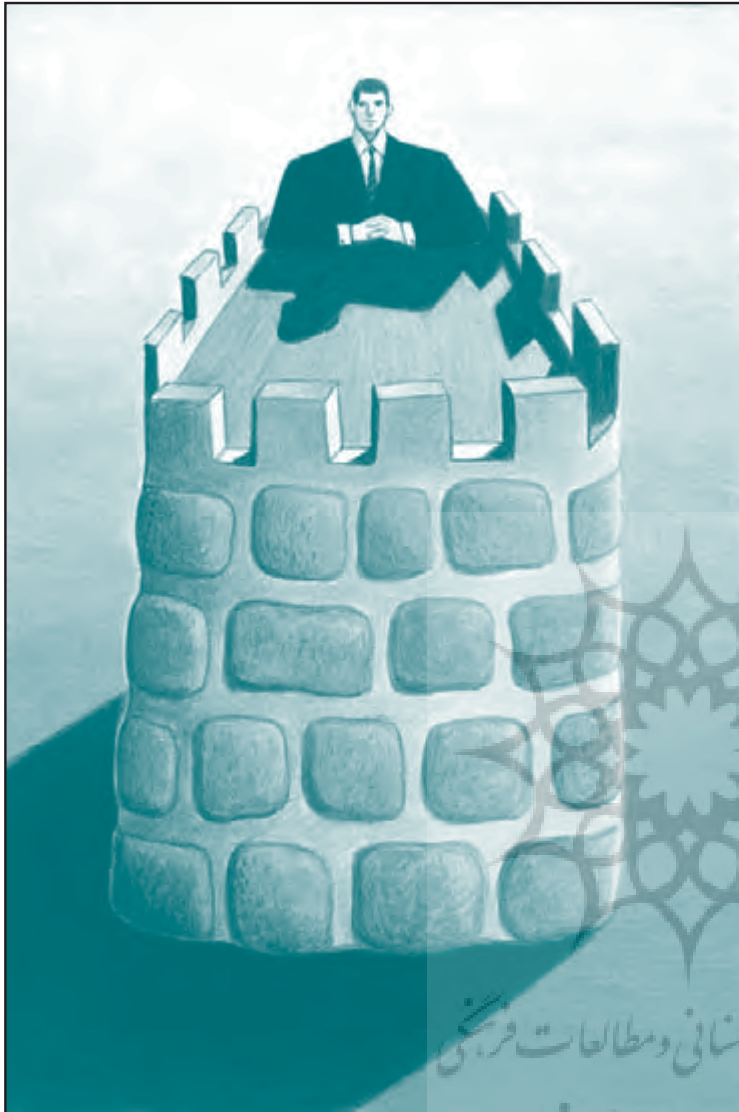
با مطالعه این کتاب می‌توان به یک نتیجه‌گیری مهم دست یافت: روابط و مناسبات کشورهای صاحب منابع طبیعی و ملل مصرف کننده در صورتی موجب پیدایش ثبات بازار خواهد شد که حقوق مشروع کشورهای صاحب منابع طبیعی در کسب سود حاصل از اعطای دسترسی برای بهره‌برداری از مایملکشان پذیرفته شده و برسمیت شناخته شود. در عین حال، به مصرف کنندگان نیز باید اطمینان داده شود که امنیت عرضه در سطوحی از قیمت که بر اقتصاد آن‌ها تأثیر منفی نداشته باشد، حفظ خواهد شد. این موضوع در نخستین قطعنامه سال ۱۹۶۰ اوپک با صراحت مورد تأکید قرار گرفته بود. این موضع‌گیری تلاش‌های تبلیغاتی علیه اوپک که آن را به عنوان یک کارتل معرفی کند که اعضای آن تمام کوشش خود را صرف از میدان به در کردن رقبایشان می‌نمایند، خنثی خواهد کرد.

کتاب «نفت و حاکمیت ملی» درباره بخش بالادستی نفت نوشته شده است. فعالیت‌های بالادستی باید بر نظامی از مالکیت ارضی استوار باشد و این خود طرحی است پیچیده برای تعیین و توزیع حقوق یا مجموعه‌ای از حقوق ارضی، که حتی در قدیمی‌ترین و ابتدایی‌ترین جوامع اسکان یافته بشری نیز رایج بوده است. برای مشخص شدن اینکه حقوق دسترسی و استفاده،

عامل پیوند آن‌ها نفت است، نهفته است: (۱) مالک منبع طبیعی که به اقتضای منافع خویش، تلاش می‌کند با اعطای امکان دسترسی به مایملک خود، تأمین سود و فایده کند؛ (۲) تولیدکننده که کوشش می‌کند سود موردنیاز را از سرمایه‌گذاری خود به دست آورد؛ (۳) مصرف کننده که به دنبال قیمت‌های پایین است؛ و بالاخره، (۴) دولت، یعنی پدیده‌ای مبتنی بر مناسبات و روابط پیچیده، که تمام منابع طبیعی را در مالکیت مطلق خود دارد.

کتاب، جنبه‌های گوناگون روند تکوین این مناسبات را به تفصیل تجزیه و تحلیل می‌کند، ولی در این راه، فقط به بررسی واقعیات بسنده نمی‌کند. نکته اصلی که مورد توجه و کاوش قرار می‌گیرد این است که این جنبه‌ها و ابعاد، در مباحثات و مراودات سیاسی بازیگران مختلف به چه نحو منعکس می‌شود. نویسنده براساس این ذهنیت این مسأله را مطرح می‌کند که: «مسأله مالکیت بر منابع طبیعی و رابطه آن با قیمت‌ها قطعاً و یقیناً از علم سیاست سرچشمه می‌گیرد و نه علم اقتصاد». و البته این مسأله، موضوعی عقیدتی هم هست، تا آنجا که در ادبیات کنونی اقتصاد و مخصوصاً در ادبیات نفتی، مالکان و صاحبان منابع طبیعی به عنوان بازیگرانی که باید حقوق مشروع خود را اعمال کنند، به طور کلی ناپدید شده‌اند.

نکته حائز اهمیت این است که مشخص شود پس از موج ملی‌سازی‌های نفتی مخصوصاً در کشورهای عضو اوپک، چه اتفاقی رخ داد. مومر متذکر می‌شود که تا قبل از موج ملی‌سازی، شرکت‌های نفتی به عنوان واسطه بین صاحبان منابع طبیعی و مصرف کنندگان عمل می‌کردند. دولت‌های کشورهای مصرف کننده نیز تنها در مواقع خاصی مداخله می‌نمودند. اما پس از آن، ایفای نقش واسطه‌گری میان مالکان منابع طبیعی و مصرف کنندگان به بازار محول گردید. در سطح سیاسی نیز، دولت‌های کشورهای عمده مصرف کننده و دولت‌های کشورهای مهم صادرکننده، در جهت توسعه این رابطه، سررشته امور را به دست گرفتند. گروه نخست در سال ۱۹۷۴ «آژانس بین‌المللی انرژی» را تأسیس کردند که به عنوان نهادی ضد اوپکی پا به عرصه وجود گذاشت. سازمان اوپک نیز از سال ۱۹۶۰ به این سو، نماینده منافع و علایق مشترک اغلب صاحبان منابع طبیعی بوده است. دستاوردهای مهم اوپک در اوایل دهه ۱۹۷۰ یعنی افزایش سیطره بر میزان نفت تولیدی و قیمت‌ها، عکس‌العمل شدید مصرف کنندگان عمده را



باید به چه کسی، به چه منظور، تا چه حد و براساس کدام ملاحظات تخصیص یابد، قوانین و مقرراتی می‌بایست وضع می‌شد. زمین محل تجمع اعضای جامعه می‌بایست برای تأمین نیازهای گوناگون تقسیم و در نظر گرفته می‌شد. مسلم است که قوانین مربوطه نیز می‌بایست توسط بالاترین مقام جامعه، یعنی حاکم که می‌توانست از مقامات مذهبی، نظامی، پادشاه، یا گروه‌های غیرمذهبی اجتماعی یا سیاسی تشکیل شده باشد، وضع شود.

علاوه بر این، هر نوع نظام مالکیت ارضی، باید به طور پیوسته متناسب با رشد جمعیت، توسعه اقتصادی، تغییرات سیاسی و اجتماعی و یا چالش‌های بیرونی متکامل شده و از انطباق‌پذیری لازم برخوردار شود. فرآیند تعدیل و انطباق‌پذیری نیز می‌تواند تدریجی و مسالمت‌آمیز باشد و یا تحت تأثیر نوعی جنبش اصلاحی ژرف قرار گرفته و منجر به باز توزیع حقوق مالکیت شود. همچنین این تغییرات ممکن است بدون بروز هرگونه تغییر رسمی در قانونگذاری رخ دهد و به صورت تفسیر و تعبیر دوباره قوانین موجود و توسل به آرای جدید دیوان یا مرجع قضایی پدیدار شده باشد.

شرایط مالکیت هر کشور ممکن است با کشور دیگر و حتی در دو منطقه درون یک کشور، متفاوت باشد. بنابراین، حتی اگر مالکیت دولتی گزینه بهتری باشد، از نظر سیاسی، دسترسی به آن اگر غیرممکن نباشد، احتمالاً دشوار خواهد بود. در قرن بیستم، روند امور به سمت مالکیت دولتی بر مواد معدنی متمایل بوده و این گرایش درباره نفت و گاز مصداق بیشتری داشته است. مالکیت دولتی و خصوصی بر منابع معدنی، شکل‌های دسترسی متفاوتی را از نظر حقوقی به دست می‌دهند که شناخت صحیح آن‌ها، تنها در چارچوب ساختار نظارتی و حاکمیتی بسیار پیچیده‌تر امکان‌پذیر می‌باشد.

کاملاً واضح است که دولت، عاملی بسیار پیچیده و غامض است. نقش و رفتار ویژه دولت از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که از یک طرف صاحب حقوق مالکیت مطلق است، اما از طرف دیگر، مجبور است کلیه منافع را که در گرو این نوع مالکیت است مدنظر قرار دهد؛ دولت باید اطمینان حاصل کند که ساختار نظارتی خاص در واقعیت امر منجر به تولید کالا به قیمت قابل قبول شده و با نظام حاکمیتی و نظارتی کلی کشور متناسب خواهد بود.

شناخت و تعریف عوامل و دست‌اندرکاران نمی‌تواند از

شناخت و تعریف مجموعه قوانین مربوطه، جدا و تفکیک‌پذیر باشد. لکن پس از این مرحله است که ساختار نظارتی و حاکمیتی به شبکه در هم تنیده‌ای از مناسبات حقوقی، قراردادی، سیاسی و اجتماعی مبدل می‌شود که دگرگون‌سازی و تغییر آن همانند دگرگون‌سازی زیرساخت فیزیکی، کاری دشوار و پرهزینه است. با وجود اینکه شرایطی که در ابتدا به صورت محرک و انگیزه عمل می‌کنند ممکن است بعدها دستخوش تغییر شوند، و این دگرگونی و تغییر بسیار شدید هم باشد، ولی دلایل و علل بسیار پر قدرت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، تک‌تک قراردادهای معاملات منعقد راملزم می‌سازد که از الگوهای کاملاً جاف‌ناده تبعیت کنند.

جلوگیری از افزایش بعدی قیمت‌ها را هدف گرفته بود. بازیگران یا عوامل قبلی و واسطه‌ها یا شرکت‌های بین‌المللی نفتی که تا آن زمان بر تمام امور مسلط بودند، به همراه قیمت‌های پایه آمریکایی کنار گذاشته شدند و کشورهای مصرف‌کننده دست در دست هم داده و طرحی نو از ساختار نظارتی خود در انداختند تا موجبات پایین نگه داشتن قیمت‌ها را فراهم سازند. علاوه بر این، هدف غایی کشورهای مصرف‌کننده بار دیگر بر این تلاش متمرکز شده بود که نظام نظارتی نوین خود را مجدداً بر پیکره کشورهای صادرکننده نفت پیوند بزنند و از جمله زمینه بازگشت سرمایه‌گذاران بخش خصوصی را به این کشورها فراهم سازند ولی آنگونه که در بخش‌های بعدی کتاب «نفت و حاکمیت ملی» ملاحظه می‌کنیم، قرار شد برای خصوصی سازی شرکت‌های ملی نفت به صورت علنی و آشکار اقدام ننمایند. پس از سقوط و فروپاشی غیرمنتظره اتحاد جماهیر شوروی، نخستین تجربه و آزمایش منظم، گسترده و همه جانبه در جمهوری‌های بالقوه نفت خیز و تازه استقلال یافته آسیای میانه به مرحله اجرا گذاشته شد. با این همه باید اذعان نمود که کشورهای مصرف‌کننده، در کشورهای سنتی صادرکننده نفت، مخصوصاً ونزوئلا

به موفقیت‌های بسیار مهمی نایل آمدند.

از دیدگاه علم اقتصاد مدرن و امروزی بین مالکیت منابع طبیعی و تعیین قیمت‌ها هیچگونه رابطه‌ای وجود ندارد، و رقابت است که باید شرایط مالکیت را به نحوی شکل داده و نهایتاً به جریان اندازد که جریان آزاد سرمایه و سرمایه‌گذاری را تضمین نماید. ولی کتاب مورد بحث بر نقش مالکیت منابع طبیعی، محدودیت‌هایی که ممکن است از جانب آن بر جریان سرمایه‌گذاری‌ها تحمیل گردد و بالاخره تأثیر آن بر قیمت‌ها، متمرکز شده است. اما در جایی که پای ساختارهای نظارتی به میان می‌آید، اهمیت یک نظریه یا استدلال، از محدوده درست یا نادرست بودن که در منطق علمی به دقت تعریف و مشخص شده است، فراتر می‌رود. بدین ترتیب در بخش‌های تئوریک کتاب «نفت و حاکمیت ملی» نه تنها اقدام به تکوین و پی‌ریزی

سابقه مالکیت خصوصی منابع نفتی، فقط در آمریکا وجود دارد. علاوه بر این، گذشته از چند مورد استثنایی که ذکر شد، قبل از آنکه تولید نفت به حد قابل توجهی برسد، موادمعدنی در نقاط دیگر جهان تحت مالکیت دولت‌ها قرار گرفته بود.

با توسعه صنعت جهانی نفت نوعی ساختار نظارتی بین‌المللی به سرکردگی شرکت‌های بین‌المللی نفتی به وجود آمد. در مقابل، ساختارهای نظارتی دولت‌ها عمدتاً برگرفته از نظام نظارتی نفتی آمریکا بود که البته با مالکیت دولتی تطابق داده شده بود و بعضاً با توجه به وضعیت هر کشور تعدیل‌هایی در آن انجام شده بود. اما با پایان یافتن دوران استعمار، تمام کشورهای صادرکننده نفت، چه آن‌ها که به تازگی به استقلال دست یافته بودند و چه آن‌ها که چنین اقبالی نداشتند، همصداً با دیگر بخشهای جهان سوم مدعی حاکمیت دائم بر منابع طبیعی شدند و اصرار ورزیدند

که باید نقش خود را در عرصه نظارت بین‌المللی نفت مجدداً تعریف و مشخص نمایند. در اوایل دهه ۱۹۷۰ نظامهای نظارتی تقلیدی کنار گذاشته شد، واگذاری و اعطای امتیازهای نفتی مطرود و محکوم شمرده شد، شرکت‌های بین‌المللی اجاره‌کننده زمین‌ها تا حد شرکت‌های عرضه‌کننده خدمات تقلیل نقش

یافتند و از این نظر می‌توان گفت که آن‌ها هم ملی شدند.

بنابراین، در قرن بیستم، شاهد بحران در ساختارهای نظارتی در کشورهای صادرکننده نفت دارای ساختارهای مالکیتی خصوصی یا دولتی بودیم. مالکیت خصوصی موادمعدنی قطعاً قابل تحمل نبود، ولی مالکیت دولتی صرف نیز برای به وجود آوردن نوعی ساختار نظارتی با ثبات کفایت نمی‌کرد و جوابگو نبود. ساختار نظارت بین‌المللی نفتی هم با ظهور اوپک به دو نظام کاملاً متفاوت تجزیه شد. یکی از این نظام‌ها که تحت سیطره دولت‌های کشورهای صادرکننده نفت بود، بر حق مالکیت مطلق متکی بود که از آن به عنوان حقوق مالکیت ملی هیئت حاکمه تلقی و برداشت می‌شد و ساختار نوین نظارتی را تشکیل می‌داد. در مقابل، نظام نوینی قرار داشت که آنهم در سیطره دولت‌های کشورهای مصرف‌کننده بود، ولی بر تلاش و عزم راسخی استوار بود که

از دیدگاه علم اقتصاد مدرن و امروزی بین مالکیت منابع طبیعی و تعیین قیمت‌ها هیچگونه رابطه‌ای وجود ندارد، و رقابت است که باید شرایط مالکیت را به نحوی شکل داده و نهایتاً به جریان اندازد که جریان آزاد سرمایه و سرمایه‌گذاری را تضمین نماید.

شدن صنعت نفت را به ارمغان آورد بلکه عملاً دولت‌های کشورهای توسعه یافته مصرف کننده را نیز به صحنه وارد کرد و از همان مرحله به بعد بود که نوبت به آن‌ها رسید تا در زیر چتر حمایتی آژانس بین‌المللی انرژی، ارتباط تنگاتنگی را میان خود برقرار کنند. پیدایش یک ساختار نوین نظارتی در کشورهای مصرف کننده، موضوع بحث فصل ششم است و فصل هفتم دربرگیرنده مطالعات موردی می‌باشد. کشورهای مصرف کننده اروپایی موفق شدند پیمان منشور انرژی را پی ریزی و ترویج کنند که هدف و مقصود اصلی آن پیوند زدن ساختار نظارتی ویژه خویش بر بدنه جمهوری‌های نفت خیز و تازه استقلال یافته حوزه دریای مازندران و نهایتاً، روسیه می‌باشد.

در نهایت و در نتیجه مطالعه این کتاب، جهانی را در پیش رو می‌بینیم که بین دو رژیم تقسیم شده است که یکی از آن‌ها یعنی رژیم کشورهای مصرف کننده، سرگرم مبارزه‌ای بی‌امان برای غلبه یافتن بر رژیم دیگر است. آینده آستان چه وقایعی است؟ آیا این داستان با سقوط انقلاب اوپک که بی‌شبهت به سقوط انقلاب بولشویکی نخواهد بود، خاتمه خواهد یافت؟ یا اینکه چنین چیزی قیاس مع الفارق است؟ که در واقع چنین نیز هست.

کشورهای مصرف کننده مشغول جابجایی حاکمیت در سطح جهانی هستند که در آن منافع مصرف کنندگان بیش از هر چیز مدنظر است و حقوق حاکمیت معاهده‌های بین‌المللی را برتر از تقسیمات فرعی ارضی به حساب می‌آورند. ولی معلوم نیست که نادیده گرفتن ملت‌ها، جوامع ملی و منطقه‌ای و عموماً ساکنان زمین، به سادگی و سهولت امکان پذیر باشد؟ تاریخ داستانی کاملاً متفاوت را بازگو می‌کند. فصل هشتم یا فصل پایانی، فصل عطف به ماسبق کردن است چون روندها و ضدروندهای غالب و کشمکش بی‌وقفه‌ای که در جریان است را مورد ارزیابی قرار می‌دهد.

بطور خلاصه کتاب مومر در تلاش تبیین این واقعیت است که نفت یک کالای جهانی و مورد نیاز جامعه بشری است و تلاش‌های جهانی که برای مدیریت مستقیم و غیر مستقیم آن وجود داشته و دارد در هر زمان به نحوی از انحاء حکومت کشورهای صاحب ذخائر آنرا تحت تأثیر قرار داده است. با این وصف بنظر می‌رسد که در ترجمه نام کتاب دقت لازم نگردیده است و شاید عنوان «نفت جهانی و حکومت ملی» بهتر و بیشتر می‌توانست این تقابل را آشکار سازد.

چارچوب‌های خاص می‌شود بلکه تلاش می‌شود تا نظریه اقتصادی مربوطه وارد متن ساختار نظارتی مورد بحث گردد. پس از این مرحله کاری که علم اقتصاد معاصر واقعاً انجام می‌دهد، ارسال این پیام به کل جهان است که «مالکیت منابع طبیعی نباید با اهمیت تلقی شود» و از سوی دیگر ساختارهای نظارتی رانمی‌تواند با توجه به تصمیمات ناپیوسته و خاص ارزیابی نمود و باید با توجه به ترتیب و توالی تصمیمات به هم پیوسته‌ای که عوامل و بازیگران مختلف در یک دوره زمانی مشخص اتخاذ می‌کنند، ارزیابی شوند. واحد دوره زمانی مورد بحث نیز درباره نفت باید به جای سال، دهه باشد. بنابراین باید نفت را از روزه تاریخچه آن که بیش از یک قرن و نیم گذشته را در بر می‌گیرد، مورد مطالعه قرار دهیم از این رو در حالی که کتاب «مومر»، کتاب تاریخ نیست ولی این نکته را هم نباید از نظر دور داشت که تاریخ تنها علمی است که نمونه و توالی تجارب لازم را در اختیارمان قرار می‌دهد.

بنابراین، در فصل اول، پیشینه تئوریک ساختار مالکیتی - نظارتی بخش خصوصی بر مواد معدنی بررسی می‌گردد. فصل دوم حاوی نمونه‌هایی مانند ذغال سنگ انگلستان، نفت آمریکا و مکزیک است. وجه اشتراک این سه نمونه این است که هر سه در مالکیت خصوصی مواد معدنی ریشه داشته‌اند، و امروزه فقط یکی از آن‌ها یعنی نفت آمریکا است که هنوز همانگونه باقی مانده است. فصل سوم با پیشینه تئوریک یا نظری ساختار نظارتی - مالکیتی دولتی بر مواد معدنی سروکار دارد. فصل چهارم به نیمه اول قرن بیستم می‌پردازد که طی آن شرکت‌های نفتی بین‌المللی در تشکیل نخستین ساختار نظارتی بین‌المللی، عوامل و بازیگران مسلط و غالب بودند. در این فصل ابتدا به تفصیل درباره نفت سخن گفته شده است، چرا که این کشور آمریکای لاتین، که از اوایل قرن نوزدهم به استقلال دست یافته، نمونه‌ای بسیار بارز و غنی از ساختار مالکیتی - نظارتی یک کشور صادرکننده نفت است. سپس به خاورمیانه پرداخته می‌شود که در آن نخستین ساختار نظارتی بین‌المللی نفتی، بعد از جنگ جهانی اول پدیدار شد، در حالی که کارتل بین‌المللی نفتی هفت خواهران، در قلب آن قرار داشت و سازمان کشورهای صادرکننده نفت اوپک، به صورت جمعی، این ساختار را با موفقیت به چالش کشید. سازمان اوپک یا انجمن کشورهای صاحب زمین در فصل پنجم مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. تاسیس اوپک نه تنها ملی